تبيين موئلفه هاي تمدّن ساز در سيره پيامبر اعظم (ص) الگويي براي شكوفايي تمدّن نوين اسلامي

تبيين موئلفه هاي تمدّن ساز در سيره پيامبر اعظم (ص)

الگويي براي شكوفايي تمدّن نوين اسلامي

دكتر عباس اخوان

چكيده:

پيامبر بزرگوار اسلام (صلي ا عليه و آله) با بهره گيري از هدايت الهي جامعه نبوي را پي ريزي كردند و با فائق آمدن بر مشكلات اين تمدّن را به اوج اقتدار خود رساندند. از آنجا كه انسان معاصر بيش از هر زمان ديگري به آموزه هاي پيامبر اعظم (ص) نياز دارد، تا بتواند بر مشكلات فائق آيد و جامعه را به سمت سعادت سوق دهد. اين سوال مطرح مي شود حضرت محمد (صلي ا عليه و آله) براي تمدّن سازي از چه موئلفه هاي استفاده كردند كه توانستند چنين تمدّن با عظمتي را پايه گذاري كنند؟ در اين تحقيق با بررسي سيره سياسي، اجتماعي آن بزرگوار سعي كرده ايم به اين سوال پاسخ دهيم. يافته هاي تحقيق نشان مي دهد، پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) كه از طرف خداوند به پيامبري مبعوث شده بودند، با سعي و كوشش فراوان مردم را به توحيد دعوت مي كردند و با پي ريزي حكومت اسلامي راه را براي تمدن نبوي هموار كردند. آن بزرگوار با اهميت دادن به كار و تلاش براي تأمين نياز هاي انسان و ترويج فضائل اخلاقي و مبارزه با تحجّر و خرفه گرايي توانستند، تمدن اسلامي را به اوج اقتدار خود برسانند. روش پژوهش كيفي مبتني بر رويكرد توصيفي و تحليلي مي باشد.

واژگان كليدي: سيره، پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله)، موئلفه هاي تمدن ساز.

مقدمه

تمدّن مظهر نظم و سامان اجتماعي است كه موجب تسريع دستاوردهاي فرهنگي شده و به منظور بهره گيري از انديشه ها، آداب و رسوم و هنر، دست به ابداع و خلّاقيت مي زند. همچنين، نظامي سياسي است كه اخلاق و قانون، نگه دارنده آن مي باشد و نظامي است اقتصادي، كه با تداوم توليد، پايدار مي ماند.

بين النهرين به خاطر داشتن رودخانه اي پر آب يكي از قديمي ترين محل پيدايش تمدن در جهان بوده است كه ايران در مجاور اين سرزمين قرار دارد. قرار گرفتن ايران در چنين كانون جغرافيايي باعث برخورد اقوام و فرهنگ هاي جهاني در اين سرزمين با يكديگر شده بود. دولت ايران كه بر پهنه رود كارون واقع بود، اولين دولتي است كه قبل از ميلاد مسيح وارد تجارت بين المللي شده است. شوش پايخت عيلام يكي از چهار راه هاي بزرگ و كانون هاي اقتصادي جهان در آن روزگار به حساب مي آمد (خداديان، 1376: 8).

در همين عصر دولت آشور نيز كه در همسايگي عيلام قرار داشت، كالاهاي پيشه وري و سنگ هاي گرانبها را از عيلاميان خريداري مي كرد.

در دوره هاي بعدي يعني، زمان مادها «اكباتان» كانون راه هاي بازرگاني شده بود و جاده شاهي با چاپارها و بيش از يكصد و يازده كاروانسرا، سيستم تجاري منظمي بوجود آورده بود (دياكونوف، 1354: 324). در همين دوره بين تمدن اين ناحيه و يونانيان ارتباط برقرار بود و فيلسوفان يوناني در جزاير يوناني آسياي صغير زندگي مي كردند كه در اين دوره تحت حكومت هخامنشي بود.

به طور كلي در سير تحولات تمدني، تمدن هاي زير به عنوان طلايه داران مشهورند كه عبارتند از:

1. حوزه رود نيل

2. سرزمين ميان دجله و فرات

3. قسمت شمالي دو رود جيحون و سيحون كه به فرارود مشهورند.

4. حوزه رودخانه زرد

5. حوزه درياي مديترانه

6. حوزه درياهاي سرخ، اژه و سياه

7. ايران.

آنگونه كه در بالا مشاهده مي شود، اين تمدن ها در بسترهاي جغرافيايي كناره رودخانه ها تكوين يافته اند.

سوال هاي تحقيق

1. آيا پيامبر اعظم(صلي ا عليه و آله) توانستند تمدني را پي ريزي كنند؟

2. آيا در سيره پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) موئلفه هاي تمدن سازي وجود دارد كه بتواند الگويي براي شكوفايي تمدن نوين اسلامي باشد،؟

3. در سيره پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) چه موئلفه هايي براي تمدن سازي وجود دارد؟

اهميت موضوع

هرچند تمدن در اصل بيانگر رشد فرهنگي جوامع است، اما در ماهيت و حقيقت آن، در انواع و گونه‌هايش، در ابعاد و اشكال و در چگونگي و ساير مسائلش، بين انديشمندان و صاحب‌نظران اختلافات جدّي وجود دارد. براي شكوفايي تمدّن نوين اسلامي، كه بر مبناي پيشرفت همه جانبه انجام پذير خواهدشد، بايد همه نيازهاي مادي و معنوي، افراد شناخته شود، تا از همه ظرفيت ها براي رشد و تعالي جامعه استفاده گردد. براي رسيدن به اين مهم ترويج انديشه هاي احياگران تمدن ساز از اهميت ويژه اي برخوردار است.

از آنجا كه پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) در مدت كوتاهي توانستند، تمدني با آن عظمت را در جهان اسلام احيا كنند، بررسي و تبيين موئلفه هاي تمدن ساز در سيره آن بزرگوار از اهميت ويژه اي برخوردار است.

پيشينه تحقيق

درباره تمدن اسلامي تحقيقات زيادي انجام شده است. آخرين تحقيقات در اين زمينه عبارتند از: رفيعي، محمود رضا در سال (1392) تحقيقي با عنوان «تمدن اسلامي از ديدگاه امام خميني» انجام داده است. بر اساس يافته هاي اين تحقيق، امام خميني ضمن توجه به ابعاد مادي و معنوي تمدن ها، با نقد تمدن غربي و تاكيد بر مادي و تک بعدي بودن آن، تمدن اسلامي را جامع ترين تمدن ها دانسته كه داراي روحي سرشار از ايمان است و اين روح در تمامي اركان آن جريان دارد. امام از سوي ديگر بر وجه معنوي و توان انسان سازي تمدن اسلامي به عنوان مهم ترين عنصر آن تاكيد كرده اند.

همچنين، مجدي، قدرت ا و همكاران در سال (1394) تحقيقي با عنوان «چشم انداز تمدن اسلامي و راهكارهاي تحقق آن» انجام داده اند. محققان در اين تحقيق معيار و شاخصه اصلي تمدن را در عدالت و عدم تبعيض بين سياه و سفيد در جامعه اسلامي بيان مي كنند و هدف را تاسيس «مملكتِ محمدی» معرفي مي كنند در تبيين آينده تمدن اسلامي، هدف نهايي را تشكيل امت واحده اسلامي و ايجاد تمدن اسلامي جديد بر پايه دين و عقلانيت و علم و اخلاق مي دانند.

همچنين، اكبري، قوام در سال(1395) تحقيقي با عنوان «فرهنگ و تمدن غرب از » انجام داده اند. نويسنده به اين نتيجه رسيده است كه بر اساس شناخت كامل از وجوه مثبت و منفي فرهنگ و تمدن غرب، ضمن مجاز شمردن استفاده مسلمانان از فنون و علوم جديد غربي، به جامعه اسلامي نسبت به دچار شدن به فساد اخلاقي، اجتماعي و فرهنگي موجود در غرب و تضعيف هويت اسلامي و دور شدن از معنويت هشدار مي‌داد. اين اثر در دو بخش با عنوان‌هاي «فرهنگ و تمدن»، «مواجهه مسلمانان با فرهنگ و تمدن غرب در عصر جديد» تدوين شده است.

واژگان كليدي

تبيين

تبيين به معني، بجاي آوردن، شناختن، آشكار كردن، روشن شدن، روشنگري و هويدا شدن آمده است (معين، 1354: ج1، 1024).

موئلفه

قسمت□□□□□□□□□□□□□□□□□□□□□□□□هاي تشكيل□دهنده يک سيستم را كه به منظور انجام فعاليت□□□□□□□□□□□□□□□□□□□□□□□□هاي خاص مورد نياز براي نيل به هدف□□□□□□□□□□□□□□□□□□□□□□□□هاي سيستم انتخاب مي□شوند، موئلفه مي گويند (معين، 1354: ج4، 236).

سيره

سيره در فرهنگ هاي لغت به معناي راه، روش، رفتار، سنّت، طريقت و هيأت آمده است (معين، 1354: ج5: 236). سيره حالتي است كه انسان يا غير انسان بر آن حالت قرار دارد.

سيره در اصطلاح به آن بخش از رفتار و روش عملي هر شخص گفته مي□شود كه از حالت وحدت و يكبار يا چند بار محدود انجام گرفتن بيرون آمده باشد و به مرحله تكثر و مداومت رسيده و به صورت يک سبک و متد درآمده باشد.

پيامبر اعظم (صلي ا□ عليه و آله)

پيامبر بزرگوار اسلام، حضرت محمّد بن عبدا□ (صلي ا□ عليه و آله)، برترين رسول خداست، كه بعد از او پيامبري نخواهد آمد.

اگر چه برخي بر اين باورند؛ كه آن حضرت در دوازدهم ربيع الاول سال عام الفيل به دنيا آمده (ابن هشام، 1375: ج1، 171). اما بيشتر علماي شيعه عقيده دارندكه ولادت آن بزرگوار در هفدهم ربيع الاول سال عام الفيل اتفاق افتاده است (كليني، 1369: ج1، 439). قبل از به دنيا آمدن حضرت محمّد (صلي ا□ عليه و آله)، پدرش عبدا□ از دنيا رفته بودند (ابن هشام، 1375: ج1، 180) و درسن شش سالگي مادر بزرگوارش حضرت آمنه را نيز از دست دادند. پس از آن سرپرستي حضرت محمّد (صلي ا□ عليه و آله) را جدّ بزرگوارشان، عبدالمطلب پذيرفتند و او را بسيار عزيز مي داشتند. اما ديري نگذشت كه عبدالمطلب نيز در سن يكصد و بيست سالگي از دنيا رفتند و ابوطالب سرپرستي حضرت محمّد (صلي ا□ عليه و آله) را

به عهده گرفتند (يعقوبي، 1379: ج2، 10).

حضرت محمّد (صلي ا عليه و آله) در سن بيست و پنج سالگي با حضرت خديجه (عليه السلام) دختر خويلد كه از ثروتمندان مكه بود، ازدواج كردند. آن زن بزرگوار تا پايان عمر از پيامبر (صلي ا عليه و آله) حمايت كردند و ثروت خود را در راه ترويج اسلام خرج كردند.

حضرت محمّد (صلي ا عليه و آله) درسن چهل سالگي به پيامبري مبعوث و ابتدا مامور شدند، تا خانواده خود را به دين اسلام دعوت كنند. (قرآن: شعراء، 214) سپس خداوند آن بزرگوار را مامور كرد، تا جهانيان را به اين دين مقدّس فراخواند (قرآن: سبا، آيه 28).

نخستين كسي كه به پيامبر اسلام (صلي ا عليه و آله) ايمان آورد و دعوت او را پذيرفت، خديجه و پس از آن بزرگوار، علي ابن ابيطالب (عليه السلام) بودند. (يعقوبي، 1379: ج2، 17) آنگاه اندک اندک مردم به اين دين گرويدند و دين اسلام سرتاسر عربستان را فرا گرفت و از مرزها گذشت و هر جا گوش حق طلبي وجود داشت، نداي او را شنيد و به اسلام گرويد.

الگو

الگو به معناي، نمونه، طرح، ميزان و مدل است، كه به كمک آن كارها به سامان مي يابد (معين، 1354: ج1، 296). الگو عبارت است از كوشش براي ساده‌تر كردن و آسان‌تر فهماندن واقعيت از طريق تنظيم عناصر و وارد كردن نظمي در آن‌ها، براي مثال مي‌توان طرح منطقي روابطي را كه بين برخي از عناصر يک سيستم وجود دارد، به‌شكل يک پيكره درآورد. الگو، حداقل بايد سه ويژگي داشته باشد:

1. ساخت مشخصات يک نظام را نمايش دهد و از عناصر متعددي تشكيل يافته باشد كه تغيير در هر يک از اين عناصر، باعث تغيير در ساير اجزا شود.

2. براي هر الگوي مفروضي بايد امكان ترتيب دادن سلسله تغييراتي باشد؛ كه منتج به گروهي از الگوهايي از همان نوع شود.

3. الگو بايد چنان ساخته شود كه بلافاصله تمام پديده‌هاي مشاهده‌شده را قابل فهم سازد.

تمدّن

تمدّن به معناي اقامت كردن و پيدا كردن اخلاق شهرنشينان است(معين، 1354: ج1، 478). در فرهنگ ها تمدّن به معناي شهرنشين شدن، به اخلاق و آداب شهريان خوگرفتن، همكاري افراد يک جامعه در امور اجتماعي، اقتصادي، ديني، سياسي و مانند آن آمده است. اگرچه انتساب به شهر و شهرنشيني ملاک تمدّن است، اما بايد توجه داشت كه تمدن لزوماً به معناي شهرنشيني نيست، بلكه انسان متمدّن آن است كه وارد مرحله شهرنشيني شده و درحقيقت، شهرنشيني معلول تمدن بوده است.

علامه جعفري تمدّن را اين گونه تعريف كرده اند: «تمدّن تشكّل هماهنگ انسان ها در حيات معقول با روابط عادلانه و اشتراک همه افراد و گروه هاي جامعه در پيشبرد اهداف مادي و معنوي در همه ابعاد مثبت است»(جعفري، 1359: ج5، 161).

ويل دورانت در كتاب «تاريخ تمدن» آورده است: «تمدن، نظامي اجتماعي است كه موجب تسريع دستاوردهاي فرهنگي شده و به منظور بهره گيري از انديشه ها، آداب و رسوم و هنر، دست به ابداع و خلّاقيت مي زند. نظامي است سياسي كه اخلاق و قانون، نگه دارنده آن مي باشد و نظامي است اقتصادي كه با تداوم توليد، پايدار خواهد ماند» (ويل دورانت، 1381: ج1، 3).

ساموئل هانتينگتون تمدن را بالاترين گروه بندي فرهنگ و گسترده ترين سطح هويت فرهنگي به شمار مي آورد (هانگينتگتون، 1374: 47).

ابن خلدون تمدن را حالت اجتماعي انسان مي دانستد، كه با ايجاد حاكميت، نظم پذير گشته و پايگاه هاي حكومتي تشكيل داده است، تا بتواند بر حفظ نظم نظارت داشته باشد و از حالت زندگي فردي به سوي زندگي شهري و شهرنشيني روي آورده و موجب تعالي فضايل و ملكات نفساني، چون علم و هنر شده است (ابن خلدون، 1375: ج1، 76).

موئلفه هاي تمدّن ساز در سيره پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) الگويي براي شكوفايي تمدّن نوين اسلامي

قبل از بررسي موئلفه هاي تمدن ساز در سيره پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) يادآوري اين نكته لازم است كه در تحليل سيره پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) لزوم استفاده از آيات قرآن و در نظر

داشتن آن منبع در تشريح و تحليل رويدادهاي تاريخي از اهميت ويژه اي برخوردار است، زيرا حضرت علي (عليه السلام) فرموده اند: «خبرهاي گذشته و آينده و قوانين حاكم بر روابط كنوني جامعه تان در قرآن وجود دارد» (سيد رضي، 1369: 418). به خاطر اينكه قرآن كريم نه تنها در مرحله طرح و نقل موضعات تاريخي نقش يک منبع موثق را دارد، بلكه در جهت ارزيابي و فهم صحيح نيز دليل استواري به حساب مي آيد. بنابراين قرآن هم از جهت منبع دهي و هم سويه شناسايي در تحليل رويدادهاي تاريخي دارد كه حق را از باطل جدا مي كند. لذا؛ در بررسي سيره پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) مراجعه به قرآن يک منبع بايسته به حساب مي آيد.

با بررسي سيره پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) برخي از موئلفه هاي تمدن ساز كه مي تواند الگويي براي شكوفايي تمدن نوين اسلامي باشند، عبارتند از:

1. دعوت به يكتاپرستي

يكي از اصلي ترين عوامل اضمحلال تمدن ها شرک و بت پرستي مردم به ويژه صاحبان قدرت بوده است، زيرا نفوذ شرک در انديشه انسان فرد را به بيراهه مي كشاند.

حضرت محمد (صلي ا عليه و آله) كه از طرف خداوند به پيامبري مبعوث شده بودند، تصميم گرفتند، جامعه اي با حاكميت الهي ايجاد كنند، لذا، آن بزرگوار مي فرمودند: « ثلاث لا يغل عليهن قلب امرء مسلم: اخلاص العمل والنصيحه لائمه المسلمين و اللزوم لجماعتهم فان دعوتهم محيطه من ورائهم، المسلمون اخوه تتكافاءدماوهم ويسعي بذمتهم ادناهم» (كليني، 1369: ج1، 4). سه چيز است كه دل هيچ مسلماني برآنها خيانت نمي كند؛ كار را براي خدا خالص كردن و نصيحت براي رهبران مسلمانان و همراهي با جماعت ايشان. چرا كه فراخواني آنها هركه را پشت ايشان است شامل مي شود. مسلمانان برادراني هستند كه خون هايشان باهم برابري مي كند و پيمان پست ترينشان مقبوليت عمومي مي يابد.

حضرت محمّد (صلي ا عليه و آله) كه اساس خير و بركت هستند، تنها به گروهي ويژه و مكاني خاص تعلق ندارند، بلكه به فرموده قرآن رسالت پيامبر اسلام (صلي ا عليه و آله) جهاني و جاوداني است، زيرا خطابش به همه مردم سراسر عالم است؛ (قُل يا اَيها النَاسُ اِنّي رَسُولُ اِ اَلَيكُم جَمِيعاً» (قرآن، 1338: سوره اعراف، آيه 157) بگو اي مردمان به درستي كه من رسول خدايم به سوي شما. از طرفي ديگر او را براي همه بشير و نذير است؛ «وَ ما اَرسَلناکَ اِلّا كافّهً لِلنّاسِ بَشِيراً و نَذيراً» (سوره سباء، آيه 28) خداوند قرآن را وسيله اي براي همه جهانيان قرار داده

است؛ « وَ ما هُوَ اِلّا ذِكرٌ لِلعالَمينَ» (سوره قلم، آيه 52).

خداوند آن حضرت را فرستاد، تا جهانيان را از راه و رسمي كه در پيش گرفته اند، بيم دهد و او را امين دستورهاي آسماني خود قرار داد» (سيدرضي، 1369، 76).

اسلام كه قرآن آن را دين آغاز و انجام بشر خوانده است، مي گويد: همه پيغمبران موظف بوده اند،كساني را كه از فطرت خود منحرف شده و به عقيده اي ديگر گرويده اند، به دين فطري باز گردانند. بديهي است كه هرگاه اسلام اين گونه باشد، دين، نژادي يا محلي يا موسمي يا فصلي نيست. اين دين نه از آن عرب است و نه از عجم، بلكه هم براي عرب و هم براي عجم مي باشد. نه به اول زمان مخصوص است و نه به آخر زمان، زيرا براي هميشه بوده و هست. از اينجاست كه خطاب هاي قرآن با الفاضي صادر شده كه همه جهانيان را شامل مي شود و به مليتي خاص و نژادي معين و يا زماني محدود مخصوص نمي گردد، آن گونه كه در برخي آيات قرآن، خطاب ها مخصوص مسلمانان نيست، بلكه به همه مردم دنياست؛ مانند: «يا اَيها الاَنسانُ اِنَّكَ كادِحٌ اِلي رَبِّكَ كَدحاً فَمُلاقيهِ» (سوره انشقاق، آيه 6) اي انسان به درستي تو كوشنده به سوي پروردگارت كوشيدني، پس او را ملاقات نمايي و«يا بَني آدَمَ لا يفتِنَنَّكُمُ الشَيطانُ كَما اَخرَجَ اَبوَيكُم مِن الجَنَّه» (سوره اعراف، آيه 26) اي فرزندان آدم نبايد شيطان شما را بفريبد؛ چنانكه والدين شما را از بهشت بيرون كرد.

خداوند حضرت محمّد (صلي ا عليه و آله) را با هدايت و دين پايدار فرستاد. تا آن بزرگوار دين خود را بر تمام اديان غالب سازد، اگر چه مشركان نخواهند؛ «هُوَ الذّي اَرسَلَ رَسُولَهُ بِالهُدي وَ دينَ الحَقِّ لِيظهِرَهُ عَلَي الدّينِ كُلِّهِ وَ لَو كَرِهَ المُشرِكُونَ» (سوره توبه، آيه 33).

در آيه 19سوره انعام اشاره به اين نكته دارد، كه قرآن بزرگترين معجزه و بالاترين گواه صدق دعوي پيامبر اسلام (صلي ا عليه و آله) است و هدف نزول قرآن را اينگونه بيان مي كند كه اين قرآن از اين جهت بر پيامبر (صلي ا عليه و آله) نازل شده است كه شما و تمام كساني را كه سخنان من در طول تاريخ بشر و پهنه زمان و در تمام نقاط جهان به گوش آنها مي رسد، از مخالفت فرمان خدا بترسانم و به عواقب دردناک اين مخالفت توجه دهم؛ «اُوحِي اِلي هذَا القُرانُ لِاُنذِرَكُم بِهِ وَ مَن بَلَغَ» اين آيه با ذكر كلمه « وَ مَن بَلَغَ» رسالت جهاني قرآن و دعوت عمومي و همگاني را اعلام مي دارد و هر گونه ابهامي را درباره عدم اختصاص دعوت قرآن به نژاد عرب و يا زمان و منطقه اي خاص برطرف مي سازد.

لذا؛ حضرت محمّد (صلي ا عليه و آله) در يک روز سفيرهاي هدايت به سرزمين هاي ايران، روم، حبشه، مصر، يمن، بحرين و حيره روانه ساخت (ابن هشام، 1375: ج2، 60). تا با مهرورزي فضيلت هاي دين اسلام و پيامبرش را براي مردم شرح دهند و به آنان سفارش کردند، تا با اخلاق نيکو همه را به اين دين الهي دعوت کنند.

در سيره پيامبر بزرگوار اسلام (صلي ا عليه و آله) همه قدرت ها از آن خداوند متعال و در راستاي رضايت او مصرف مي شد. براساس انديشه هاي تبليغي حضرت محمد (صلي ا عليه و آله) انسان مي بايد در برابر خواست و اراده خداوند تسليم باشد. زيرا همه مراتب وجود از خداوند سرچشمه مي گيرد و همه چيز به او باز مي گردد، يکتاپرستي نقطه مشترک همه انسان هايي بود که در جامعه نبوي مشارکت مي کردند. در جامعه نبوي توحيد فراگيرترين عامل هم گرايي اجتماعي انسان ها به شمار مي رفت. به همين دليل خداوند در قرآن مي فرمايد: «فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللّهِ الَّتِي فَطَرَ النّاسَ عَلَيها لاتَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللّهِ ذلِکَ الدِّينُ الْقَيمُ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لايعْلَمُونَ » (قرآن کريم، سوره روم، آيه 30). پس روي خود را متوجه آيين خالص پروردگار کن، اين فطرتي است که خداوند، انسان ها را بر آن آفريده، دگرگوني در آفرينش الهي نيست. اين آيين استوار است ولي اکثر مردم نمي دانند.

تکيه حضرت محمد (صلي ا عليه و آله) بر يکتاپرستي و به ويژه متصل دانستن رسالت عقيدتي با مبناي دين ابراهيمي بهترين استفاده از ظرفيت اجتماعي زمان در مسير ايجاد تمدن اسلامي بود که قرآن مي فرمايد: « قُلْ إِنَّني هَداني رَبِّي إِلى صِراط مُسْتَقيم ديناً قِيماً مِلَّةَ إِبْراهيمَ حَنيفاً وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکينَ» (قرآن، انعام، 161). بگو مرا پروردگارم به راهي راست که دين استوار و آيين پاک ابراهيم است – که هرگز از مشرکان نبود – راهنمايي کرده است.

در زماني که پيامبر بزرگوار اسلام (صلي ا عليه و آله) به پيامبري مبعوث شدند، عده قليلي از اعراب مقيد به دين حضرت ابراهيم (عليه السلام) بودند و نام آن حضرت با زندگي عرب ها همراه و همنشين بود، بنابراين، واژه «حنيف »براي ايجاد چنين پيوندي کارآمدترين عمل به حساب مي آمد، در اين باره «گيب هميلتون» بعد از تحقيقات تاريخي بسياري در کتاب خود آورده است؛ « ازآنجا که دين يهود، کيش موسي و مسيحيت، دين عيسي خوانده مي شد، محمد (صلي ا عليه و آله) به حکم قرآن از پشت سر اين دو به سراغ شخصيت ابراهيم «حنيف» رفت. ابراهيم نه يهودي بود نه يهودي و نه نصراني، پس شخصيت او مناسب بود با مفهومي که محمد (صلي ا عليه و آله) از يکتاپرستي ابتدايي تحريف نشده داشت، آئيني که پيوسته با بعثت متوالي انبيا احيا گشته بود و خود او که خاتم ايشان بود، وارث

حقيقي ابراهيم و مصحح اشتباهات يهود و نصارا به شمار مي رفت...محمد (صلي ا عليه و آله) به جاي اينكه ادعا كند ديني تازه آورده است، اصرار داشت كتابي كه به وي نازل شده، توضيح مجدد و تصريح مكرر دريافتي است كه به پيامبران پيش از او ابلاغ شده است» (گيب هميلتون، 1367: 64).

جامعه اي كه با باورهاي توحيدي شكل گيرد، از هدر رفتن توان و انرژي انسان ها در امور با طل جلوگيري مي كند و اجازه نمي دهد ضد ارزش ها بر جامعه حاكم شوند. حكومت پيامبر بزرگوار اسلام (صلي ا عليه و آله) الگوي جاويدان براي اين مهم بود، زيرا پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) با نگرش توحيدي اجازه ندادند كه استعدادهاي مردم براي نيازهاي درباري و اشرافي صرف شود. اين صفات ناپسند در حكومت آن بزرگوار هيچ جايگاهي نداشت. مبارزه فرهنگي حضرت محمد (صلي ا عليه و آله) برخورد فكري با عقايد مشركين در محدوده مباحث جهان بيني و رويارويي و ضديت يا مظاهر شرک و بت پرستي و طرح عدم نفع انسان از آنها بود كه خداوند مي فرمايد: « وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ وَ لا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَ لا نَفْعاً وَ لا يَمْلِكُونَ مَوْتاً وَ لا حَياةً وَ لا نُشُوراً » (قرآن، 1338: فرقان، 3). (مشركان) به جاي او خداياني را به پرستش گرفته اند كه چيزي نيافريده اند و خود آفريده شده اند و براي خود اختيار زيان و سودي ندارند و اختيار ميراندن و زنده داشتن و برانگيختن ندارند.

با مبعوث شدن پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) امكان نجات بشريت از نظام هاي شركت آلود فراهم گشت، اين بلايي بود كه زرتشتيان را به ثنويت و مسيحيان را به تثليت گرفتار كرده بود. به فرموده نويسنده كتاب «تاريخ اديان» اعتقاد به مبدأ شر و عامل تبهكاري و خطا در طول زمان تحولي حاصل كرده و رفته رفته دين زرتشت را به صورت يک آيين دوگانه پرستي اخلاقي در آورد (جان تاس، 1370: 315).

حضرت محمد (صلي ا عليه و آله) كوشش كردند، با طرح گفتگوهاي اعتقادي، برهان توحيدي دين اسلام را در انديشه مردمان آن زمان پرورش دهند و زمينه هاي دروني و فطري تفكر سالم انسان ها را بيدار سازند.

آن بزرگوار دعوت به توحيد را از خويشاوندان خود آغاز كردند، زيرا خداوند به آن حضرت فرمود: « وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (قرآن، 1338: شعراء، 214). با وجود آنكه خاندانش از اين دعوت استقبال نكردند ولي به خاطر صبر و پايداري و پيگيري مداوم آن حضرت، هسته چنين اجتماع توحيدي تشكيل شد.

حضرت محمد (صلي ا عليه و آله) بعد از دعوت خويشاوندان به فرمان خداوند دعوت خود را علني كردند، كه خدا به او فرمود: « فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ اعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكينَ » (قرآن 1338: حجر، 94 و 95). پس از آنچه دستور يافته اي آشكارا كن و از مشركين روي بگردان.

آن حضرت بيشترين هدفش ترتيب اعتقادي افراد بود، لذا؛ ظرفيت هاي روحي و ذهني افراد را كاملاً در نظر مي گرفتند و محتواي دعوت خود را متناسب با درک آنها ارائه مي كردند، تا كم كم توانستند توحيد و يگانه پرستي را در سرزمين عربستان حاكم سازند.

2. تاسيس حكومت اسلامي

در هنگام بعثت پيامبر بزرگوار اسلام (صلي ا عليه و آله) فساد، تباهي، بي عدالتي و ظلم تمدن هاي ايران و روم را به ورطه انحطاط و نابودي كشانده بود. به فرموده «حمزه اصفهاني» اكثريت مردم كه در فقر و فلاكت به سر مي برند، هر صداي نجاتي را مي شنيدند، خواه از زبان ماني يا مزدک يا هر فرد ديگري بود از آن استقبال مي كردند (حمزه اصفهاني، 1346: 58).

در آن زمان حضرت محمد (صلي ا عليه و آله) از جانب خداوند به پيامبري مبعوث شدند، تا بتوانند احياگر تمدن اسلامي باشند. قرآن آن حضرت را چنين معرفي كرده اند: « لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْمِيزانَ لِيَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنافِعُ لِلنّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللّهُ مَنْ ينْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيبِ إِنَّ اللّهَ قَوِىٌّ عَزِيزٌ» (قرآن: سوره حديد ،25). ما رسولان خود را با دلائل روشن فرستاديم، و با آنها كتاب (آسمانی) و ميزان (شناسائی حق از باطل و قوانين عادلانه) نازل كرديم تا مردم قيام به عدالت كنند; و آهن را نازل كرديم كه در آن نيروی شديد و منافعی برای مردم است، تا خداوند بداند چه كسی او و رسولانش را ياری می كند بی آنكه او را ببينند، خداوند قوی و شكست ناپذير است.

آن حضرت مصلح جهاني بودند كه فرمودند: « انْ اُرِيدُ إِلّا الْإِصْلَحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلّا بِاللّهِ عَلَيهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيهِ أُنِيبُ » (قرآن: سوره هود، 88). من به جز اصلاح به مقدار توانم، خواسته ديگري ندارم و جز به لطف خداوند، توفيقي براي من نيست، (از اين روي) بر او توكّل كرده ام و به سوي او بازگشته ام.

با پيشرفت اسلام كه نتيجهاش تبديل نظام قبيلهاي به نظام اسلامي بود، پيامبر بزرگوار اسلام (صلي ا عليه و آله) با مخالفاني روبهرو شدند، كه منافعشان با منافع نظام جديد سازگار نبود. از اين رو دشمناني در قالب گروه هاي مختلف در مقابل پيامبر(صلي ا عليه و آله) قرار گرفتند، كه ايشان متناسب با شرايط محيطي و زماني و با در نظر گرفتن ويژگي هاي مخالفانش، سياست هاي گوناگوني را در برخورد با آن ها اتخاذ كردند.

مخالفان شرايط جديد حاكم بر شبه جزيره را ميتوانيم به سه گروه كلي تقسيم كنيم؛ دشمني اشراف و مشركان، دشمني برخي اقليت هاي ديني چون يهوديان و دشمني منافقان.

در حدود سيزده سال آن حضرت با مشكلات فراوان در مكه مردم را به دين اسلام فراخواندند و مستكبران براي جلوگيري از اسلام، آن حضرت و يارانش را شكنجه مي كردند، كه در اثر اين شكنجه ها بسياري از ياران آن حضرت به شهادت رسيدند (محمد ابن سعد، بي تا، ج 3، 230).

حضرت محمد (ص) با بهره گيري از هدايت الهي و با درايت بسيار در مقابل همه مشكلات ايستادگي و سرانجام حكومت نبوي را پي ريزي كردند و با فائق آمدن بر مشكلات حكومت ديني استمرار يافت. تا اينكه سال هاي پاياني حيات پيامبر خدا (صلي ا عليه و آله) تأسيس اين تمدّن به اوج اقتدار خود رسيده بود. نويسنده تاريخ تحليلي اين حكومت را چنين ترسيم كرده اند: « در آغاز سال دهم معجزه تاريخ رخ داد. مردمي كه در سراسر زندگاني خود جز كشتن و غارت پيشه اي نداشتند، در نظام واحدي درآمدند و فرماندهي يگ حكومت را پذيرفتند» (شهيدي، 1369: 98).

«گوستاولوبون» نويسنده كتاب «تمدن اسلام و عرب» تشكيل حكومت پيامبر بزرگوار اسلام (صلي ا عليه و آله) را معجزه اي دانسته و فرموده اند: «معجزه گري پيغمبر (صلي ا عليه و آله) اين بود كه توانست پيش از مرگ خود قافله پراكنده عرب را گردهم آورد و از اين كاروان سرگردان و پريشان، ملت واحدي تشكيل دهد» (گوستاولوبون، 1354: 128).

پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) با براندازي قدرت هاي مشركين و دشمنان ستيزه جوي اسلام توانستند از اجتماع پراكنده، جامعه اي واحد با خط مشي روشن و حساب شده بوجود آورند.

3. ترويج فضايل اخلاقي در جامعه

يكي از دلايل انحطاط تمدن ها، رواج فساد اخلاقي بوده است. شواهد تاريخي نشان مي دهد كه فرمانروايان و مردم عادي آنگاه كه گرفتار فساد اخلاقي شدند، زمينه فروپاشي تمدنشان هم فراهم گرديد. براي مثال؛ همزمان با مبعث پيامبر بزرگوار اسلام (صلي ا عليه و آله) تمدن هاي ايران و روم به تباهي كشيده شده بودند. در وصف حكومت خسرو پرويز پادشاهي ساساني آورده اند؛ در خانه او 3 زن آزاد و 12 كنيز براي آواز خواني و خوشگذراني و 6 تن نگهبان بودند (حمزه اصفهاني، 1346: 72).

در آن حكومت راحت طلبي و عياشي در ميان اشراف و درباريان به صورت يک فرهنگ درآمده بود.

در زماني كه سران حكومت ها در فساد و تجملات غرق شده بودند، حضرت محمد (صلي ا عليه و آله) كه برجسته ترين و كامل ترين الگوي انساني بودند، رسالت خود را با « اِنِّي بُعِثتُ لِاُتَمِمُ مَكارِمُ الاَخلاق» (مجلسي، 1400: ج 16، 210). آغاز كردند و اين گونه بود كه خداوند او را به عظمت اخلاقي ستود؛ « وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظيمٍ» (قران ، سوره قلم، 4). به درستي كه تو داراي خلق و خوي والا هستي.

خداوند از خلق نيک پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) ياد مي كند و او را واجد همه صفات نفساني در حد اعلا معرفي مي كند؛ « لَقَدْ كانَ لَكُمْ في رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثير» (قران: سوره احزاب، 21). قطعاً براي شما رسول خدا سرمشقي نيكو است، براي كسي كه به خدا و روز قيامت ايمان دارد و خدا را فراوان ياد مي كند.

خداوند شئون رحمت آموز پيامبر (صلي ا عليه و آله) را براي جوامع بشري تبيين كرده كه به آن حضرت فرموده: تو نسبت به مردم رهبري مهربان و رئوف هستي و اين در اثر برخورداري از رحمت الهي است؛ «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» (قرآن: سوره آل عمران، آيه 159) رحمت الهي شامل حال تو شده كه نسبت به امّت اسلامي نرم و مهربان شدي و اگر زمامداري خودسر، خود رأي، سرسخت و سنگين دل بودي، مردم از تو فاصله مي گرفتند و تو را تنها مي گذاشتند.

رحمت خاص حق در حضرت محمّد (صلي ا عليه و آله) تجلّي كرده و مظهر او شده است، زيرا خداوند با مؤمنان مهربان است؛ «وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» (سوره احزاب، آيه 43). درباره پيامبر (صلي ا عليه و آله) نيز چنين است؛ «...بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ» (سوره توبه، آيه 128)

همان صفت خاصه خود را براي رسول اكرم (صلي ا عليه و آله) قرار داده، نه اين كه رأفت خاصه، بالذات و بالاستقلال از آن پيغمبر (صلي ا عليه و آله) باشد، بلكه او آيينه دار جمال رحمت خاصه خداست. خوب مي دانيم كه آيينه از خود نوري ندارد. رأفت خدا در آيينه پيامبراسلام (صلي ا عليه و آله) منعكس شده و به ديگران مي رسد. پس سايرين رحمت خاصّه حق را از پيغمبر (صلي ا عليه و آله) دريافت مي كنند و بايد شاكر حق باشند، كه از آيينه رسالت و نبوّت رسول اكرم (صلي ا عليه و آله) رحمت خاصّه نصيبشان شده است.

قرآن اين آيينه را به ما معرفي كرده است كه مي فرمايد: اگر خواستيد از رحمت خداوند برخوردار باشيد، در برابر اين آينه قرار بگيرد (جوادي آملي، 1379: ج8، 289).

رحمت و محبت پيامبر اكرم (صلي ا عليه و آله) به جايي رسيده بود، كه آن حضرت از صحابه پرسيدند: محكمترين دستگيره ايمان چيست؟ اصحاب گفتند: خدا و رسولش آگاهترند. يكي از اصحاب گفت: نماز است، ديگري گفت: زكات، سومي گفت: روزه، يكي ديگر گفت: حج و عمره است، بعضي هم گفتند: جهاد است. پيامبر اكرم (ص) فرمودند: براي هر آنچه كه شما گفتيد، فضيلتي است. ولي هيچكدام محكمترين دستگيره ايمان نيست. محكمترين دستگيره ايمان دوستي و دشمني در راه خدا و دوست داشتن دوستان خدا و برائت جستن از دشمنان خداست (كليني، 1369: ج 2، 125).

در تمام دوران زندگي با عظمت حضرت محمد (صلي ا عليه و آله)، تقوا ، فروتني، بزرگواري و ديگر خصلت هاي نيكو موج مي زد؛ حضرت امام علي (عليه السلام) در اين باره فرموده اند: «پيامبر (صلي ا عليه و آله) در جود و بخشش، سرآمد مردم بود، دلي پرتوان و سينه اي بي باک داشت و در پاسداري از بيماران و نرمخويي و معاشرت بزرگوارانه بي مانند، هركس با او برخورد داشت، نخست هيبت بزرگي از وي مي ديد و چون با او معاشرت مي كرد و وي را مي شناخت دوستدار او مي شد. هرگز پيش از او و پس از او فردي همانند او نديده ام.» (طبرسي، 1392: 18).

حضرت امام صادق (عليه السلام) فرموده اند: «رسول خدا (صلي ا عليه و آله) براي تواضع بيشتر در پيشگاه الهي مانند بردگان غذا مي خورد و بر روي زمين مي نشست» (مجلسي، 1400، ج 16، 261).

قرآن سعه صدر آن حضرت را اينگونه معرفي مي كند«الم نشرح لک صدرک» (قرآن، سوره شرح، 1). آيا سينه ات را گشاده نساختيم؟

حضرت امام حسين (عليه السلام) درباره آن حضرت فرموده اند: «كان رسول ا احسن ما خلق ا خلقا» (كنزالعمال، علامه هندي، 1985: 9 7، 193).

در سيره آن بزرگوار آمده است كه فردي به نام «غورث بن الحارث» در يكي از جنگ هاي در مقابل پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) ايستاد و با تكبّر تمام گفت: اي محمد چه كسي تو را نجات مي دهد؟

رسول خدا (صلي ا عليه و آله) فرمودند: «ربي و ربك» با گفتن اين سخن لرزه بر اندام غورث افتاد و از ترس از اسب سرنگون شد. حضرت محمد (صلي ا عليه و آله) كه بر او غالب شده بودند، فرمودند: «من ينجيك مني يا غورت» او در پاسخ گفت: جود و احسان تو.

لذا به خاطر اخلاق نيكو و جود و احسان الهي آن حضرت او را عفو كردند و اين عمل باعث شده بود هرجا كه غورث مي رفت، مي گفت: «جئتكم من عند خيرالناس» (بحار الانوار، مجلسي، 1400، ج 20، 179).

اخلاق نيكو آن حضرت در تمام زندگيشان چشم نواز است، فتح مكه را هيچ گاه مسلمانان از ياد نخواهند برد كه به جاي انتقام گرفتن از آن روز سخت گذشته كه به خاطر مشكلاتي كه بزرگان مكه برايش فراهم كرده و بهترين عزيزانش را در اين سختي ها از دست داده بود، امّا چه زيبا فرمودند: (اليوم يوم المرحمه» است (طبري، 1998: ج2 ، 159).

داستان عفو كردن «صفوان ابن اميه» كه از سران مشركان مكّه و از آتش افروزان جنگ بود، از نمونه هاي بارز خلق نيكو در سيره پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) است؛ اين فرد، قبلاً مسلماني را در جلوي چشم مردم به دار آويخته بود و پيامبر(صلي ا عليه و آله) خونش را حلال كرده بود، با اين حال وقتي عمرو بن وهب، پسرعموي صفوان از پيامبر(صلي ا عليه و آله) براي او عفو درخواست كرد، آن حضرت پذيرفتند و صفوان را عفوكردند. وقتي صفوان چشمش به رسول خدا (صلي ا عليه و آله) افتاد، دو ماه مهلت براي تحقيق پيرامون اسلام درخواست نمود. پيامبر(صلي ا عليه و آله) چهارماه به او مهلت دادند(ابن هشام، 1375: ج4، 60).

حضرت علي (عليه السلام) در وصف پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) فرموده اند: «او داراي منطق عادلانه و طريقي جداكننده حق از باطل بود» (سيدرضي، 1369: 148). كه جز در سخنان سودمند دهان فرو بسته و بين مردم الفت ايجاد مي كرد (مجلسي، 1400: ج 16، 151).

«ويل دورانت» درباره اخلاق پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) فرموده اند: «اخلاقي كه محمد (صلي ا عليه و آله) عرضه كرد از مرزهاي قبيله اي كه وي در آن زاده شده بود گذشت، امّا در ميان جمعيت ديني كه پديد آورده بود باقي ماند» (ويل دورانت، 1381: ج 4، 234).

ترويج فضايل اخلاقي آن حضرت باعث گسترش اسلام در خارج از عربستان گرديد، به طوري كه نويسنده كتاب «عذر تقصير به پيشگاه محمّد» آورده است؛ «محمد يک نفر عرب ساده، قبايل پراكنده كوچک و برهنه و گرسنه كشور خودش را مبدل به يک جامعه فشرده و مطيع نمود و در ميان ملّت هاي روي زمين آن ها را با صفات و اخلاق تازه اي معرفي كرد. در كمتر از سي سال اين روش امپراطور قسطنطنيه را مغلوب كرد و سلاطين ايران را از بين برد.» (جان ديون پورت، 1335: 57).

4. اهميت دادن به كار و تلاش براي برآوردن نيازهاي بشري

بي گمان تمدن هر ملتي، تحت تأثير بينش و ايدئولوژي حاكم بر آن ملّت قرار دارد. از شاخصه هاي برجسته تمدن نبوي، توجه لازم به كليه نيازهاي مادي و معنوي انسان ها بوده است.

با اينكه آن بزرگوار مردم را از هوي و هوس و از تعلّقات و جاذبه هاي دنيا بر حذر مي داشتند، همزمان آن ها را به كار و تلاش براي رفع نيازها تشويق مي كردند.

در سيره پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) شواهد بسيار زيادي وجود دارد، كه نه تنها مردم را به كار و كوشش تشويق مي كردند، بلكه خود نيز در اين عمل پيشگام بودند. امام صادق (عليه السلام) از رسول گرامي اسلام (صلي ا عليه و آله) نقل فرموده اند: «العباده سبعون جزء افضلها جزء طلب حلال» (حرعاملي، 1409: ج12، 15) عبادت هفتاد جزء دارد كه بالاترين و با فضيلت ترين آن ها دنبال رزق و روزي حلال بودن است.

كار باعث رشد شخصيت انسان مي شود. ابن عباس نقل كرده است: هرگاه پيامبر (صلي ا عليه و آله) به كسي مي نگريست كه قواي بدني او سالم بود، مي پرسيد آيا او اهل كار است؟ اگر جواب منفي بود، آن حضرت مي فرمودند: « از نظرم افتاد » (مجلسي، 1400: ج22، 6) آن بزرگوار شخص داراي حرفه را دوست داشتند كه؛ « ان ا يحب المؤمن المحترف » (وسايل الشيعه، حرعاملي، 1409: ج 12، 13).

در قرآن سيصد و شصت آيه مربوط به كار و صد و نود آيه راجع به فعل آورده شده است. به طور كلي

قرآن به دلايل زير كار را محترم شماره و به آن احترام مي گذارد:

1. كار ملاک رشد و تكامل انسان است؛ «وَ لِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا» (قرآن: 1338: انعام، 132).

2. كار نتيجه حيات انسان است؛ « وَأَن لَيسَ لِلإِنسانِ إِلّا ما سَعى» (قرآن: النجم، 39).

3. كار عامل افزايش معرفت است. برخي از آيات در قرآن، ايمان و عمل صالح را موجب افزايش علم و روشنائي انسان مي داند. مانند: «لِيُخْرِجَ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَي النُّورِ» (قرآن: طلاق، 11).

4. صعود و سقوط شخصيت انساني در گرو كار است. در قرآن آياتي وجود دارد، كه سقوط و پوچي شخصيت آدمي را درگذرگاه تاريخ و در مسير ابديت، با سقوط و پوچي و پليدي كارهاي او توأم مي سازد؛ مانند: «مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لاَّ يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلاَلُ الْبَعِيدُ» (قرآن: ابراهيم، 18).

سيره پيامبران خدا (صلي ا عليه و آله) كاركردن بوده است؛ براي شرافت و ارزش كار همين بس كه هيچ پيغمبري برانگيخته نشد، مگر اينكه كارگر و زحمتكش بوده است. خداوند به حضرت داوود (عليه السلام) وحي فرستاد كه اي داوود تو بنده شايسته اي هستي، ولي چه حيف كه با دست خود كار نمي كني و از بيت المال ارتزاق مي كني. حضرت داوود (عليه السلام) از شنيدن اين وحي چهل روز گريه كرد. آنگاه خداوند آهن را در دست او نرم ساخت. از آن به بعد او هر روز زره اي مي ساخت و نياز زندگي خود را از اين طريق رفع مي كرد. حضرت سليمان (عليه السلام) هم با آن همه حشمت و جلال، غالباً به بافتن زنبيل مي پرداخت و در بازار مي فروخت و مخارج زندگي خود را از اين راه تأمين مي كرد.

سازندگي و عمران و آبادي در سيره پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) جايگاه ويژه اي دارد، تا جايي كه آن حضرت به يهوديان خيبر اجازه داده بودند در مزارع و نخلستان ها كار كنند و در عهد نامه براي قبليه «ثقيف» دستور حفظ محيط زيست و حيات وحش را صادر كردند و آنان را از قطع درختان جنگل طاق و كشتن حيوانات وحشي باز داشتند (وافدي، 1409: ج 2، 973).

پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) آن قدر به آباداني و عمران اهميت مي دادند، كه برخي از زمين هاي باير و مرتع را به ديگران واگذاري مي كردند، تا آنها را آباد كنند.

5. ترويج علم و اهميت دادن به دانشمندان

برخي از دانشمندان علم را جزو تصورات بديهي و بي نياز از تعريف دانسته و معتقدند كه علم از كيفيات نفساني است كه هر كس آن را روشن در خود مي يابد؛ بدين گونه كه هر كس كه مي داند لذّت يا درد و گرسنگي چيست، مي داند كه علم و آگاهي هم چگونه است.

براي علم تعاريف متفاوتي ارائه داده اند، كه در اينجا به برخي از آن ها اشاره مي شود. «علم عبارت است از مساعي منظم و مستمر ذهن براي كشف علل و قوانين امور و مربوط ساختن اين قوانين به يكديگر، به گونه اي كه تشكيل يك سيستم را بدهند» (آيتي، 1373: 12).

«ديويس» در كتاب «روش علمي» مي نويسد: «علم نظامي است كه بر واقعيات بنا شده است» (جمعي از نويسندگان، 1379: 48). برخي ديگر علم را مساعي منظم و مستمر ذهن براي كشف علل و قوانين امور و مربوط ساختن اين قوانين به يكديگر كه سيستم را تشكيل مي دهد مي دانند.

«جان پير» معتقد است، كه علم دانشي نظام مند درباره پديده هاي طبيعي است و بررسي منطقي روابط ميان آنها را دربرمي گيرد. وي عقيده دارد؛ امور طبيعي تحليلي از واقعيت ارائه مي دهد و به حكم تجربه، نقشه اي رسم مي كند كه مي تواند ما را به پيش بيني و گاه به تسلط بر اعمال طبيعت توانا سازد. او در ادامه آورده است: اما نگرش واقع بينانه به علم كه حاصل فلسفه جديد است، نشان مي دهد كه علم به حكم طبيعت ذاتي خود چيزي جز انتظار نيست و با همه قدرت روز افزونش هيچگاه نمي تواند مبيّن كل وجود باشد. علم مي تواند فراتر از اين برود و برخي نحله هاي تفكر معاصر و بعضي از اصول متكلمان را به خوبي نقادي كند. اما براي اينكه نگاه كلي به جهان داشته باشيم، علاوه بر علم، به اخلاق، فلسفه هنر هم نياز داريم و اين به معناي ارتباط با قدرتي قدسي است كه شالوده اصلي دين را تشكيل مي دهد.

«ان، وايتهد» علم را شكل دادن به نظامي مرتبط، منطقي و لازم از عقايد كلي مي داند كه تمام عناصر تجربه هاي ما بتواند در آن چهارچوب تفسير شود (ايليا، پريگوژين، 1377: 13).

علم در دورههاي مختلف تاريخ قلمرو واحدي نداشته و نسبت آن با حوزه هاي مختلف معرفتي برخورد مي شده است، در بعضي از مقاطع، فلسفه بخشي از علم و علم اعلي خوانده مي شده و دين نيز از هويتي علمي بهره مند بوده است. در مقطعي ديگر ايده ها حقايق علمي بوده اند و علم بشر نيز اتحاد آنها تامين مي شد و در دوره هايي ديگر ايدئولوژي ها در متن گزارش هاي علمي قرار مي گرفت و درباره صحت و سقم آن داوري مي شده است، به خاطر اين برخي ايدئولوژي ها علمي معرفي شده اند.

علامه «طباطبايي» علم را عبارت از حصول امر مجرد از ماده براي امر مجرد ديگر مي دانند (طباطبايي، 1412: ج5، 23).

به عبارت ديگر هرگاه امري غير مادي براي امر غير مادي ديگر محقق و حاضر باشد، آنگاه علم حاصل شده است، مانند حصول صور ذهني براي نفس انسان. ليكن علامه تعريف علم را به عنوان يك رشته خاص و مجموعه خاص از قضايا در نظر گرفته و به تعريف آن پرداخته است. از اين نظر، علم عبارت از مجموعه قضايابي است كه در آنها از احوال و خصوصيات موضوع واحد بحث مي شود. اين موضوع واحد در حدود موضوع هاي مسائل و محمول هاي آنها اخذ مي گردد. لذا؛ بايد افزود هر علمي ناچار بايد موضوعي داشته باشد و موضوع يك علم موضوع تمام مسائل آن علم است.

در اينجا ما علم را به عنوان يك نوع دانش Knowlodge در تماس و تاثيري كه بر انديشه انساني دارد در نظر مي گيريم، به عبارت ديگر ما با علم محض سر و كار داريم.

ابوذر نقل كرده است، كه پيامبر بزرگوار اسلام (صلي ا عليه و آله) به من فرمودند: «اى ابوذر! ساعتى درك محضر عالم بالاتر از هزارمرتبه ختم قرآن از اول تا به انتهاست» (مجلسي، 1400: ج1، 203).

در قرآن بيش از هفتصد مرتبه ماده علم و مشتقات آن به كار رفته و در اولين آيات نازل شده به رسول اكرم (صلي ا عليه و آله) سخن از علم است؛ «بسم اللّه الرحمن الرحيم، اقراء باسم ربك الّذى خلق، خلق الانسان من عَلَقَ ، اِقرَاء و ربّكَ الاكرم، الّذى علم بالقلم» (قرآن، 1338: علق، 1و2).

در آيات قرآن به مناسبت هاى مختلف به ارزش علم و عالم اشاره شده است؛ در آخرين آيه سوره مباركه طلاق علّت آفرينش آسمان ها و زمين را علم و دانش بشرى دانسته كه در قرآن آمده است؛ «اللّه

الّ َذی خ َل َق َ السموات و م ِن َ الارض مثلهن ّ َ یتنز ّ َل الامر بینهن ّ َ لتعل َموا ان ّ َ اللّه علی کل شی ء قدیر و ان ّ َ اللّه قد ا َحاط بکل شی ء علما» (قرآن، 1338: طلاق، 12) خداوند آسمان ها و زمین را با همه عظمتش آفرید و امر خود را نازل فرمود تا علم و اندیشه کنید، که خداوند بر همه کارها تواناست و علم او به همه چیز احاطه دارد.

علم از مختصات ذات اقدس ربوبی است، که این فضیلت را به انسان هم اعطا کرده است و در آیه دیگری همراه با استفهام انکاری می فرماید: «قل هل یستوی الّ َذین یعلمون والّ َذین لایعلمون انّ َما یتذ َکّ َر ُ اولوالالباب» (قرآن: زمر، 9). آیا آنان که می دانند و آنان نمی دانند مساوی اند؟ یقینا نسبت به دیگران برتری دارند، این معنی را صاحبان خرد و اندیشه خوب درك می کنند.

در آیه دیگری می فرماید: «شهد اللّه انّ َه ُ لا اله الا هو و الملائکة واولوالعلم» (قرآن: آل عمران، 18) خداوند، با ایجاد نظام واحد جهان هستی، گواهی می دهد که معبودی جز او نیست و فرشتگان و صاحبان دانش، هر کدام به گونه ای بر این مطلب، گواهی می دهند.

خداوند در این آیه، علم به توحید را در انحصار خود، ملائکه خاص و صاحبان علم و دانش قرار داده است. در این آیه صاحبان علم، قرین خدا و ملائکه الهی قرار دارند.

عجیب تر این که در آیه دیگر، بعد از بیان محکمات و متشابهات قرآن، می فرماید: «و ما یعلم تاءویله الا اللّه و الرّ َاسخون فی العلم» (قرآن: آل عمران، 7). متشابهات قرآن را فقط خدا و کسانی که از علم و دانش بهره کافی دارند، می دانند.

پیامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) به علم و دانش اهميت خاصي مي دادند و مسلمانان را به كسب علم بسيار تشويق مي كردند. آن حضرت طلب دانش را بر هر مسلماني لازم مي دانستند و مي فرمودند: خداوند دانشجويان را دوست دارد (كليني ، 1369: ج، 82). همچنين آن حضرت درباره اجر و پاداش دانش ورزي فرموده اند: «هركس به راهي برود كه در آن دانش جويد، خدا او را به بهشت ببرد و فرشته ها با رضايت براي دانشجو بال هاي خود را مي گسترانند. فضيلت دانشمند بر عابد همچون ماه بر ستارگان و شب چهارده است، زيرا دانشمندان وارث پيامبرانند» (كليني، 1369: ج 1، 96).

حضرت محمد (صلي ا عليه و آله) با آنكه در زمان تشكيل حكومت در مدينه، بخصوص تا وقوع جنگ احزاب، اغلب در معرض هجوم مشركان قرار داشتند، ولي هيچ گاه از جايگاه ممتاز علم و دانش اندوزي

خودداري نمي كردند. آن بزرگوار براي تعليم آيات قرآن و احكام دين مبين اسلام در مسجد مسلمانان را جمع مي كردند و به آن ها تعليم مي دادند. اين روش باعث شد كمتر از سه سال آن قدر قاريان قرآن و معلم تربيت شوند كه تنها در حادثه «رجيع» چهل و چهار نفر از آن بزرگواران به شهادت رسيدند. پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) براي تعليم نوشتن و خواندن از اسراي جنگ بدر بهره مي گرفتند و آيات قرآن و برنامه هاي دين اسلام را به نمايندگان قبايل آموزش مي دادند (كليني، 1369: ج 1، 82).

با آنكه در نخستين سال دعوت حضرت محمد (صلي ا عليه و آله) فقط هفده نفر از افراد قريش خواندن و نوشتن مي دانستند، سفارشات پيامبر بزرگوار اسلام (صلي ا عليه و آله) درباره علم و دانش باعث شد، مسلمانان به آموختن گرايش خاصي پيدا كنند. در پرتو حكومت پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) به وسيله كتابت قرآن، حديث و اعزام مبلغ بناي محكم علم و دانش اسلامي پي ريزي شد و يک جهش فكري در ميان تازه مسلمانان سرزمين ها ايجاد گرديد، كه اين روند باعث جذب غيرمسلمانان به وادي علم و دانش گرديد، به فرموده «توماس كاربل» محقق انگليسي، حضرت محمد (صلي ا عليه و آله) قوانين مدني و اخلاقي را عرضه كرد تا وحشي گري و ددمنشي را براندازد و بي قانوني و هرج و مرج را با نظم و تمدن جايگزين سازد (محمد (صلي ا عليه و آله) در اروپا، صميمي، 1382: 348).

پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) در مدت كوتاهي چنان بناي محكمي در زمينه علم و تحول عميق رفتاري بنا نهادند كه «طي پنج قرن از لحاظ نيرو، نظم، بسيط قلمرو حكومت، تصفيه اخلاق و رفتار، سطح زندگاني، وضع قوانين منصفانه انساني و تساهل ديني، ادبيات، دانشوري، علم، طب و فلسفه پيشاهنگ جهان بود» (ويل دورانت، 1381: 432).

پيامبر بزرگوار اسلام (صلي ا عليه و آله) براي پيشرفت علم و دانش و دور نبودن از كاروان تمدن سعي كردند اقدامات فراواني انجام دهند. با مطالعه سيره آن بزرگوار مشاهده مي شود كه آن حضرت مسلمانان را تشويق مي كردند تا براي كسب فضيلت به هر جا سفر كنند كه فرموده اند: «اطلبو العلم و لو بالصين» (مجلسي، 1400: ج1، 18). اين حديث بيانگر آن است، كه منظور از علم فقط علوم اسلامي نيست كه هر علمي كه مورد نياز جامعه باشد لازم است و براي كساني كه توانايي تحصيل آن را دارند واجب كفايي است.

در تمدن ايران باستان تحصيل علم فقط مخصوص قشر خاصي بود كه از درباريان و وابستگان آن ها بودند و عموم مردم جامعه از دانش بهره نداشتند. پيامبر بزرگوار اسلام (صلي ا عليه و آله) تحصيل علم را براي همه فرضيه دانستند (مجلسي، 1400: ج 1، 177). آن بزرگوار دانشجويي را براي مدت زمان

محدودي قرار نداده و مسلمانان مي خواستند در طول زندگي علم و دانش بيندوزند.

آن حضرت براي شكوفايي تمدن اسلامي آن قدر مسلمانان را به فراگيري علم و دانش تشويق مي كردند، كه در حديثي فرموده اند: «دانش را به دست آوريد، اگرچه از مشركين باشد» (مجلسي، 1400، ج 2، 97).

لذا؛ براي عالمان احترام خاصي قائل بودند و فديه علمي را به جاي فديه مالي براي اسيران مي پذيرفتند و اگر اسيري به ده كودك مسلمان خواندن و نوشتن ياد مي داد، او را آزاد مي كردند (سبحاني، 1389: ج 2، 7).

در سيره پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) آن قدر علم و دانش اهميت داشت كه فرموده اند: «كسي كه در حال تعليم و تعلم است، در تسبيح و تهليل و عبادت خدا بسر مي برد. يک ساعت در جلسه علمي نشستن، نزد خداوند محبوب تر از قيام از دل شب براي عبادت و شركت در غزوه رسول خدا (صلي ا عليه و آله) و قرائت قرآن است» (مجلسي، 1400: ج1، 204).

بستري كه حضرت محمد (صلي ا عليه و آله) در رواج علم فراهم كردند باعث شد، تا مسجدها، منبرها، مجلس هاي درس فقه، حديث ، ادبيات، تفسير تاريخ ، كلام و ... ميان مسلمانان رواج گيرد و بدين ترتيب تمدن اسلامي به نهايت تعالي خويش برسد.

6. ارزش نهادن به عقل و انديشه

معنای اصلی عقل، بستن و نگهداشتن است و به همين جهت ادراکی که انسان دل به آن مىبندد و چيزی را با آن درك مىكند، عقل ناميده مىشود. همچنين نيرويی كه به واسطه آن خير و شر و حق و باطل را از يكديگر تشخيص مىدهد، عقل نام دارد و مقابل آن جنون، سَفَه و جهل است(معين، 1354: ج4، 213). از ديدگاه قرآن، عقل موهبتی الهی است، كه آدمی را به سوی حق هدايت مىكند و از گمراهی نجات مىدهد. قرآن شريف عقل را نيرويی مىداند كه انسان در امور دينی از آن بهرهمند مىشود و او را به معارف حقيقی و اعمال شايسته رهبری مىكند و در صورتی كه از اين مجرا منحرف گردد، ديگر عقل ناميده نمىشود. منظور از عقل در قرآن شريف، ادراكی است كه در صورت سلامت فطرت، به طور تامّ برای انسان حاصل مىشود» (طباطبايي، 1374: ج2، 250).

در روايات نيز عقل، ابزاری برای شناخت حقايق تلقی شده است. حضرت امام صادق(عليه السلام) در

عبارتی از يك روايت بسيار جالب و طولانی فرموده اند: «... عقل است كه خدا انسانها را به آن آراسته و روشنی بخش آنان قرار داده است. پس بندگان به واسطه عقل، آفريدگار خود را شناخته و خوب را از بد تميز دادهاند و شناختهاند كه تاريكی در نادانی و روشنايی در آگاهی است. اين چيزی است كه عقل، آنان را به آن رهنمون شده است (كليني، 1369: ج 1، 35).

در طول تاريخ پادشاهان و سلاطين با اينكه از لحاظ انديشه و تفكّر بر ديگران هيچگونه برتري نداشتند، امّا به ديگران اجازه نمي دادند، تا انديشه خود را مطرح كنند، لذا؛ اين مهم عاملي براي سقوط و انحطاط تمدن آن ها بوده است.

پيامبر اسلام (صلي ا عليه و آله) فرموده اند: «هيچ عبادتي برتر از انديشه كردن نيست» (پاينده، بيتا، 590). آن حضرت در جاي ديگر فرموده اند: «يک ساعت انديشيدن بر 60 سال عبادت برتري دارد» (همان). ايشان عقل را بهترين آفريده خدا ميدانستند و ميفرمودند: «خداوند چيزي را بهتر از عقل، ميان بندگان خويش قسمت نكرده است» (كليني، 1369، ج1، 12). همچنين ميفرمودند: «زياد بينديشيد» (پاينده، بيتا، 576). زيرا «كسي كه خردمند نيست، دين ندارد» (مجلسي، 1400، ج74، 160).

پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) كه از نظر سطح فكري با الطاف خداوندي در بالانرين سطح عقلاني قرار داشتند، هرگز به تحقير و سركوب انديشه ديگران نپرداختند و بارها در موضوعات مختلف با مسلمانان در زمينه هاي گوناگون مشورت مي كردند و همين امر سبب تعالي فرهنگ جامعه شده بود، كه نمونه هاي زيادي در سيره آن بزرگوار وجود دارد؛ براي مثال؛ مشاوره در جنگ «بدر» و جنگ «خندق» را مي توان ذكر كرد.

پيامبر خدا (صلي ا عليه و آله) براي ارزش نهادن به انديشه ديگران در پيشبرد اهداف تمدن نبوي در برابر تندترين انتقادات و اعتراضات با متانت و گذشت برخورد مي كردند و هرگز به زور متوسّل نشدند. در سيره آن بزرگوار آمده است؛ در جريان جنگ «حنين» شخصي به نام «ذوالخوه يصره» چنان با بي ادبي به عدالت پيامبر (صلي ا عليه و آله) اعتراض كرد كه يكي از صحابه رسول خدا (صلي ا عليه و آله) از آن حضرت اجازه خواست، تا سرش را از بدنش جدا كند. اما پيامبر رحمت (صلي ا عليه و آله) با اينكه از انحراف او و يارانش در آينده باخبر بودند، اجازه تعرض به او را ندادند(ابن هشام، ج4، 139).

7. بهره مندي از نكات مثبت ساير تمدن ها

در تاريخ تمدن ها آنچه همواره از طرف حكومت هاي پيروز بر دولت هاي شكسته خورده مشاهده مي شود، مبارزه مستمر و همه جانبه با كليه آثار، نشانه ها و حتي انديشه هاي تمدن هاي مغلوب است. به طوري كه هميشه قسمت هاي قابل توجهي از آثار تمدن آن ها مورد تعرض قرار گرفته و آسيب ديده است. ريشه هاي بسياري از اين تضاد ها به اختلاف هاي مذهبي برمي گردد. به ويژه اينكه طرفداران هر مذهب معمولا طرف هاي ديگر را به بدبيني و انحراف متهم مي كردند. پيامبر بزرگوار اسلام (صلي ا عليه و آله) نه تنها به نفي و اهانت پيامبران الهي پيشين نپرداختند، بلكه آنان را به عنوان فرستادگان راستين خداوندي مورد تأييد قرار دادند.

از ديدگاه پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) تمام اديان الهي براي برقراري پيوند ميان انسان و خداوند متعال و نجات و هدايت او مبعوث شده اند. پيامبران عظيم الشأن الهي نيز همه براي دعوت انسان ها به سوي خداوند و گسترش عدالت برانگيخته شده اند و چون هدف نهايي همه يكي است، هيچكدام ديگري را رد نكرده، بلكه پيامبران پيش از خود را تصديق كرده و به آمدن پيامبري پس از خود، نويد داده اند.

از ديدگاه پيامبر بزرگوار اسلام (صلي ا عليه و آله) تمام سنّت هاي الهي از ابتدا تاكنون در قالب احكام شريعت توسط پيامبران الهي براي نجات انسان آورده شده است. به همين دليل است كه خداوند متعال مي فرمايد: «انَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ الَّذينَ هادُوا وَ النَّصارى وَ الصّابِئينَ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَ الْيوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَيهِمْ وَ لا هُمْ يحْزَنُونَ » (قرآن : بقره، 62). كساني كه ايمان آوردند و كساني كه ايين يهود و مسيحيت و صابئين را برگزيدند، اگر به خدا و روز باز پسين ايمان داشته باشند و عمل صالح به جاي آورند، خدا به آنها پاداش نيك مي دهد و نه بيمناك شوند و نه غمگين گردند.

با توجه به مفهوم آيات بالا، بينش پيامبر اسلام (صلي ا عليه و آله) در مورد اديان الهي ديگر، نشأت گرفته از همان سنّت هاي توحيدي است.

مسلمانان بر اساس آموزه هاي نبوي عقايد و پرستشگاه هاي اهل كتاب را محترم مي شمردند كه در اين مورد شواهد بسياري وجود دارد. از جمله «اصطخري» در قرن چهارم در فارس چندان آتشكده ديده بود كه ار كثرت فراواني حتي نمي توانست نام تمامي آن ها را از حفظ داشته باشد. به گفته او كمتر شهر و روستايي در فارس پيدا مي شد كه در آن آتشكده زرتشتي نباشد(اصطخري، 1368: 56).

همچنين، مبلغي كه به عنوان جزيه از اهل كتاب دريافت مي شد، بسيار كمتر از ماليات هاي گذشته براي حفظ جان و مال آن ها از گزند دشمن بود. مسلمين براي رعايت حال جزيه دهندگان علاوه بر زنان و اطفال، فقرا، نابينايان، بيكاران، زمين گيران و كشيش هاي فقير را كه با مردم تماس نداشتند، از پرداخت جزيه معاف كرده بودند(يعقوب ابن ابراهيم، 1352: 122).

اينگونه نحوه ارتباط مسلمانان با مردم ساير مناطق و محترم داشتن فرهنگ و تمدن آنان باعث شده بود، تا بستر مناسبي در راستاي تعامل اسلام با ساير تمدن ها فراهم گردد و حتي امكان مشاركت تمدن هاي مختلف كه در آن زمان به عنوان پيكره جهان اسلام به حساب مي آمدند، فراهم شود. تمدن هايي كه در طول چند قرن با يكديگر تماس برقرار كردند و اين ارتباط عمدتا در شرايط غير تحميلي و مسالمت آميز بود، از تجارب يكديگر بهرمند مي شدند.

تمدن اسلام كه به اين طريق شكوفا گرديد و در جهان پرچم برافراشت، وارث فرهنگ قديم شرق و غرب بود، اما نه تقليد كننده از فرهنگ هاي سابق و نه ادامه دهنده محض از روش هاي آن ها بود، بلكه به عنوان تكميل كننده و سازنده به حساب مي آمد. دوره كمال هم كه با حمله مغول به پايان رسيد، دوره سازندگي يک فرهنگ جهاني بود كه در قلمرو چنين تمدن قاهري همه عناصر مختلف راه داشتند، اما اهميت در تركيب ساختمان آن بود كه صورت اسلامي و ارزش جهاني داشت، همچنين، آن چه اين تمدن را جهاني كرد، در حقيقت نيرو و اراده كساني بود كه خود از هر قوم و ملتي هم كه بودند، منادي اسلام شدند و تعليم آن، بدين طريق مايه اصلي اين معجون كه تمدن و فرهنگ اسلامي خوانده مي شود، در حقيقت اسلام بود. جامعه اسلامي هم كه وارث اين تمدن عظيم شد، جامعه اي متجانس بود كه مركزيت آن را قرآن داشت (زرين كوب، 1362: 48).

8. مبارزه با تحجّر و خرافه گرايي

يكي ديگر از عواملي كه باعث ركود فرهنگ و تمدن مي شود، تحجّر و خرافه گرايي است.

تحجّر در لغت به معناي ايستايي، تحول ناپذيري، جمود و برنتابيدن آمده است (معين، 1354: ج1،428). تحجّر در حوزه انديشه رخ مي نمايد و اگر در زمينه رفتار نمايان بشود، جمود نام دارد.

در مفاهيم قرآني تحجّر به عنوان مانعي براي شناخت حقيقت آمده است؛ «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً » (قرآن: بقره، 74).

خداوند متعال ريشه انواع و اقسام بت پرستي را جهل و ناداني معرفي و ما را به عبرت آموزي دعوت كرده است؛ وقتي بنياسرائيل از چنگال فرعون نجات يافتند و از دريا به سلامت گذشتند، در مسير راه به جمعيتي برخورد كردند كه مشغول بت پرستي بودند. با ديدن اين صحنه، به حضرت موسي(عليه السلام) روكرده، از او تقاضا كردند كه براي آنها هم بتي به عنوان خدا قرار دهد. حضرت موسي(عليه السلام) در پاسخ فرمود: شما جمعيتي جاهل و نادان هستيد (قرآن: اعراف، 138).

جهل و ناداني مهمترين و اصليترين علل پذيرش و گسترش خرافات است و ريشه بسياري از خرافات را در گذشته و حال بايد در آن جستجو كرد. جهل جامعه را به ورطه هلاكت مي اندازد، در روايتي آمده است: حضرت عيسي(عليه السلام) را ديدند كه فرار ميكند، پرسيدند: از چه فرار ميكنيد؟ فرمودند: از جاهل، گفتند: شما با نفس الهي خود مرده را زنده كرده، جان دوباره ميبخشيد، آيا نميتوانيد جهل و ناداني اين شخص را درمان كنيد؟ فرمود: نه از درمانش ناتوانم، بنابراين براي نجات خود فرار ميكنم (مفيد، 1414: ج1، ص221).

مبارزه با عقايد موهوم، خرافات و رسوم جاهلي نزد رسول اكرم(صلي ا عليه و آله) از چنان اهميتّي برخوردار بود كه وقتي «معاذ بن جبل» را به يمن اعزام كردند، به او چنين دستور دادند: «اي معاذ! آثار جاهليت و افكار و عقايد خرافي را، از ميان مردم نابود كن، كوچك و بزرگ سنّن اسلام را كه همان دعوت به تفكر و تعقل است، احيا كن» (سبحاني، 1377: 21). زيرا علّت عدم پذيرش حق و گرايش به كمال و سعادت واقعي تحجّر است، كه مانعي جدّي در شكوفايي انديشه مي شود.

اعراب قبل از اينكه اسلام را بپذيرند و مسلمان بشوند، اعمالي را انجام ميدادند كه برگرفته از وهم، خيال و پيروي كوركورانه از پدران و اجدادشان بود. پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) با تمام خرافه هاي عصر جاهليت و اموري كه مبتني بر وهم و خيال بود، مبارزه كردند و به جاي آن، اموري را بنا نهادند كه مبتني بر عقل و انديشه بود.

امام صادق(ع) به نقل از پيامبر(صلي ا عليه و آله) فرموده اند: « بار حفظ اين دين را در هر قرن، مردمان عادلي بر دوش دارند كه تأويل هاي باطل انديشان و تحريف هاي گزافكاران و برساختههاي نادانان را از آن دور و نابود ميكنند، همانگونه كه كوره، پليدي و ناخالصي آهن را از آن دور مي كند» (كشي، بيتا، ج1، 10).

پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) بعد از حيات خويش هم سفارش كرده اند كه «چون بدعت ها در امّت

من پديد آيد، بر عالم است كه علم خود را آشكار كند. پس، هركس چنين نكند، لعنت خدا بر او باد» (اصول كافي، كليني، 1369: ج1، 54).

9. ترويج مساوات و عدالت گستري

يكي از علل اصلي فرو پاشي تمدن ها ظلم و بي عدالتي بوده است. زيرا عدالت، اساس روابط اجتماعي و از اصولي است كه نظم را در يك اجتماع مستقر مي سازد. رشته محكمي است كه مردم جامعه را به هم پيوند مي دهد و موجب انسجام اجتماعي مي گردد. عدالت آن قدر اهميّت دارد كه اگر از جامعه اي رخت بربندد، ظلم و جور فوراً بال و پر مي گشايد و جاي آن را مي گيرد.

«جان رلز» متفكر معاصر معتقداست، كه عدالت ساختار بنياني جامعه و نخستين فضيلت نهادهاي اجتماعي است (ژان لاكوست،1375: 174).

عدالت به معني دادگري، دادگر بودن، انصاف داشتن است (معين، 1354: ج 2 ، 2279) اين واژه يك اصطلاح است كه در علوم معاني متفاوت به خود مي گيرد. مثلاً؛ در حوزه اخلاق اينگونه تعريف شده است: «الفضائل اربعه اجناس، احدها الحكمه و قوامها في الفكره، والثاني العفه و قوامها في الشهوه، والثالث القوه و قوامها في الغضب، والرابع العدل و قوامه في اعتدال قوي النفس» (مجلسي، 1400: ج78 ، 81) فضائل چهارگونه هستند: اولين آنها حكمت است كه پايه آن بر تفكر است و دومين آن عفت است كه پايه و ريشه آن در شهوت است و سومين آنها قوت و نيرومندي است كه پايه آن در غضب مي باشد. چهارمين فضيلت عدالت بوده كه اساس آن در اعتدال قواي نفساني است.

واژه عدالت در علم كلام اين گونه تعريف شده است: «گاهي توسعه اي در مفهوم عدل داده مي شود و به معناي هر چيزي را به جاي خود نهادن، يا هر كاري را به وجه شايسته انجام دادن بكار مي رود و به اين صورت تعريف مي شود: «وضع كل شي في موضعه» و طبق اين تعريف، عدل مترادف با حكمت و كار عادلانه، مساوي با كار حكيمانه مي گردد» (مصباح يزدي، 1368: ج 2 ، 192).

بزرگان فقه عدالت را اين گونه تعريف كرده اند: «و هي ملكه نفسانيه باعثه علي ملازمه التقوي التي هي القيام بالواجبات و ترك المنهيات الكبيره مطلقا و الصغيره مع الاصرار عليها و ملازمه المروه» (الجبقي العاملي، 1410: 38) و آن ملكه نفساني است كه سبب ملازمت تقوا مي گردد و تقوا اقامه به واجبات و ترك گناهان كبيره به صورت مطلق است و گناه صغيره اي كه بر آن اصرار شود و تقوا

ملازمت با جوانمردي را نيز با خود دارد.

اين واژه در علم سياست نيز طرح شده و از مباحث جدي فلسفه سياسي است كه از زمان هاي بسيار دور تا كنون با توجه به ديدگاه هاي مختلف تعاريف متفاوتي از آن ارائه داده اند. انسان هاي معمولي، عدالت را گرايشه اي طبيعي مستند مي دانند و انسان هاي رشد يافته ريشه عدالت را از گرايش ايده آل جستجو مي كنند. امثال تيمورلنگ و ناپلئون عدالت را در اين مي دانند كه هيچ كس سر راه پيروزي آنها نباشد، اما انسان هاي رشد يافته عدالت را در ارتباط با خواسته هاي خود تفسير نمي كنند بلكه معتقدند «هنگامي كه نظم براي جهان (با خود) مطرح مي گردد، عدالت ناميده مي شود.» (جعفري، 1359، ج4، 381) استاد مطهري عدالت را رعايت و حفظ حقوق واقعي مردم تعريف كرده است (مطهري، 1358: 50).

سيره پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) بر عدالت پايه گذاري شده بود كه فرمودند: «من مأمورم در ميان شما عدالت را برقرار كنم» (طبرسي، 1392: 93). لذا؛ براي اجراي عدالت بسيار مقاومت كرد و در اين راه سختي هاي طاقت فرسايي را تحمل كردند.

اين سيره باعث زدودن تمام لايه هاي تبعيض اجتماعي دوران جاهلي گرديد. آن حضرت مي فرمودند: «مردم از روزگار آدم تا امروز مثل دنده هاي شانه برابرند. عرب را بر غير عرب و سرخپوست را بر سياهپوست برتري نيست مگر به تقوا» (مجلسي، 1400: ج22، 348).

در سيره پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) همه در برابر قانون يكسان بودند و عرب را بر عجم هيچ برتري نداشت(طبرسي، 1392: 213).

آن حضرت براي برقراري عدالت تمام كوشش خود را انجام دادند و هيچگاه از حدود الهي خارج نشدند، براي مثال؛ در فتح مكه، زني از اشراف قبيله «بني مخزوم» سرقت كرده و از نظر قضايي جرمش ثابت شده بود. خويشاوندان آن زن كه اجراي حد را براي آبروي قبيله‌اي خود زيانبار مي‌ديدند، اسامه بن زيد را كه نزد پيامبر(صلي ا عليه و آله) احترامي فراوان داشت، براي شفاعت فرستادند؛ وقتي اسامه زبان به شفاعت گشود، آن حضرت خشمگين شدند و فرمودند: «مگر مي‌توان حدود و قانون را اجرا نكرد» و فوراً دستور مجازات را صادر كردند و فرمودند: «اقوام و ملل پيشين دچار سقوط شدند؛ زيرا در اجراي قانون تبعيض روا مي‌داشتند. قسم به خدايي كه جانم در دست اوست در اجراي قانون درباره هيچ كس كوتاهي و سستي نمي‌كنم؛ اگرچه مجرم از نزديكان من باشد» (علامه هندي، 1985: ج3، 735).

پيامبر بزرگوار اسلام (صلي ا عليه و آله) با دشمنان هم با عدالت رفتار مي كردند و به سپاهيانش سفارش مي كردند، در همه كار ها عدالت را رعايت كنند؛ زماني كه آن بزرگوار نزد قبيله يهودي «بني‌نضير» رفته بودند تا در پرداخت ديه مقتول از طايفه بني‌عامر كه به دست يكي از مسلمانان به نام عمرو بن اميه كشته شده بود، از آنها ياري و كمك بگيرد، آنان در نهان توطئه كردند كه رسول‌خدا (صلي ا عليه و آله) را به قتل برسانند، خداوند آن حضرت را از اين توطئه آگاه كرد. پيامبر(صلي ا عليه و آله) به مسلمانان دستور آماده باش به جنگ دادند. آن حضرت (صلي ا عليه و آله) به مسلمانان تذكر دادند، كه مبادا به سبب دشمني با يهود با بي‌عدالتي رفتار كنيد، اين در حالي بود كه بني‌نضير با پيامبرخدا (صلي ا عليه و آله) پيمان بسته بودند كه هيچگاه به ضرر رسول‌خدا (صلي ا عليه و آله) و يارانش قدمي برندارند و به وسيله زبان و دست ضرري به آن حضرت نرسانند،... هرگاه برخلاف متن پيامبر(صلي ا عليه و آله) رفتار كنند، دست پيامبر(صلي ا عليه و آله) در ريختن خون و ضبط اموال و اسير كردن زنان و فرزندان آن ها بازخواهد بود (مجلسي، 1400: ج19، 111).

پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) براي اجراي عدالت بسيار سختگيري مي كردند. در سيره آن حضرت آمده است؛ روزي به مسجد رفتند و در خطابه‌اي فرمودند: «خدا سوگند ياد كرده است، در روز جزا از ظلم هيچ ظالمي نمي‌گذرد. اگر به كسي شما از من ستمي رفته، حاضرم مرا قصاص كند. شخصي به نام «سواده بن قيس» به پا خاست و گفت: يا رسول‌ا روزي كه از طائف برمي‌گشتي و عصا را در دست خود حركت مي‌دادي به شكم من خورد و مرا رنجاند. حضرت فرمودند: اگرچه اين كار را عمداً نكرده؛ اما به حكم قصاص تسليم مي‌شوم و فرمان دادند، همان عصا را بياورند و به دست سواده دادند. سواده گفت: نه من شما را مي‌بخشم، فرمودند: خدا نيز تو را ببخشد(ابن هشام، 1411: ج2، 266).

مساوات و عدالت در سيره پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) به اوج خود رسيده بود، كه رسول خدا (صلي ا عليه و آله) نگاهش را هم ميان اصحابش تقسيم مي كردند و به طور مساوي گاه به اين و گاه به آن مي نگريستند(كليني، 1369: ج8، 268). زيرا به فرموده «ابن عباس» آن حضرت براي خوب و بد و مؤمن و كافر رحمت است؛ براي مؤمن در دنيا و آخرت رحمت است و براي كافر در همين دنيا كه از بلاها و مسخ ها و هلاكت ها معاف شده است (طبرسي، 1380: ج 16، 173).

پيامبر بزرگوار اسلام درباره عدالت فرموده اند: «عدل ساعه خير من عباده سبعين سنه قيام ليلها و صيام نهارها، و جور ساعه في حكم أشدّ ُ و أ َعظم عند الل ّ َه من معاصي ستين سنه» (، مجلسي، 1400: ج72، 352).ا گركسي لحظه اي از عمرش را اقامه عدل كند، بهتر از اين است كه هفتادسال عبادت كند؛ به طوري كه همه شب ها را قائم و در حال نماز باشد و همه روزها را روزه بگيرد و لحظه اي ستم روا

داشتن معادل شصت سال معصيت الهي و تخلف از قوانين پروردگار است.

يافته هاي تحقيق

پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) كه از طرف خداوند به پيامبري مبعوث شده بودند، با بهره گيري از هدايت الهي جامعه نبوي را پي ريزي كردند و با مديريت عادلانه اين تمدّن را به اوج اقتدار رساندند.

آن حضرت با سعي و كوشش فراوان مردم را به توحيد دعوت كردند و با اجتماع قبايل، حكومت اسلامي را پي ريزي و راه را براي تمدن نبوي هموار كردند.

حضرت محمّد (صلي ا عليه و آله) عقيده داشتند؛ انسان براي رفع نيازهايش به كار و تلاش نياز دارد. لذا؛ درحالي كه خودشان بسيار فعاليت مي كردند، از مسلمانان مي خواستند تا براي رفاه حال خود و افراد جامعه از جان و دل بكوشند.

پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) كه خود اسوه اخلاق نيكو بودند، با خلق و خوي خويش فضائل اخلاقي را جامعه رواج دادند.

از آنجا كه هر جامعه اي نياز به عالمان و دانشمندان دارد، تا بتوانند براي رفع مشكلات مردم چاره انديشي كنند و با راهنمايي هايشان جامعه را به سوي سعادت سوق دهند، پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) به علم و دانش بسيار اهميت مي دادند و عالمان در نزد آن حضرت جايگاه ويژه اي داشتند.

يكي از موئلفه اي ديگري كه در سيره پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) براي تمدن سازي اهميت دارد، استفاده از ارزش هاي والايي است كه درتمدن هاي ديگر وجود داشت؛ آن بزرگوار ضمن احترام به تمدن هاي گذشته نكات مثبت آنان را كه با اسلام سازگاري داشت، اخذ كرده و در پيشبرد اهداف تمدن اسلامي به كار مي بستند. همچنين، آن حضرت درحالي كه به صاحبان عقل و انديشه حترام مي گذاشتند، با تحجّر و خرافه گرايي مبارزه مي كردند و بدين طريق توانستند، تمدن نبوي را به اوج اقتدار خود برسانند.

پذيرش و عمل به موئلفه هاي تمدن ساز در سيره پيامبر اعظم (صلي ا عليه و آله) مي تواند باعث شكوفايي تمدن نوين اسلامي بشود.

منابع

1. آيتي، سيد باقر، (1373). روش تحقيق در جغرافيا. تهران: انتشارات اميركبير، چاپ دوم.

2. ابن خلدون، (1375). مقدّمه ابن خلدون. ترجمه محمد گنابادي، تهران: نشر علمي فرهنگي، چاپ هشتم.

3. ابن سعد، محمد، (بي تا). الطبقات الكبري. بيروت: دار صادر.

4. ابن هشام، عبدالملک بن هشام، (1411). سيره ابن هشام. بيروت: نشر دار القلم، چاپ دوم.

5. اصطخري، ابراهيم بن محمد، (1368). المسالک و الممالک. به كوشش ايرج افشار، تهران: علمي فرهنگي، چاپ سوم.

6. اصفهاني، حمزه، (1346). تاريخ پيامبران و شاهان. ترجمه جعفر شعار، تهران: بنياد فرهنگ ايران.

7. الجبعي عامل، زين الدين، (1410).لمعه. تهران: نشر تبليغات اسلامي، چاپ اول.

8. ايليا پريگوژين، (1377). پيش گفتار علم و قدرت. ترجمه پريدخت وحيدي، تهران: نشر سازمان برنامه و بودجه، چاپ اول.

9. پاينده، ابوالقاسم، (بي تا).كلمات قصار رسول اكرم(ص) (نهج الفصاحه). تهران: انتشارات دنياي دانش، چاپ سوم.

10. پورت، جان ديون، (1335). عذر تقصير به پيشگاه محمد و قرآن. ترجمه سيد غلامرضا سعيدي، تهران: اقبال، چاپ اول.

11. جان تاس، (1370). جامع تاريخ اديان. ترجمه علي اصغر حكمت، تهران: انتشارات آموزش انقلاب، چاپ اول.

12. جعفري، محمد تقي، (1359). ترجمه و تفسير نهج البلاغه. قم: نشر آل البيت (عليه السلام)، چاپ دوم.

13. جمعي از نويسندگان، (1379). جامعه ايده آل اسلامي و مباني تمدن غرب. تهران: دبيرخانه اجلاس دو سالانه بررسي ابعاد حضرت مهدي (عج)، چاپ اول.

14. جوادي آملي، عبدا، (1379). سيره رسول اكرم در قرآن. قم: نشر اسراء، چاپ دوم.

15. حر عاملي، محمد بن الحسن، (1409). وسايل الشيعه. تهران: نشرآل البيت (عليه السلام)، چاپ اول.

16. خدادايان، اردشير، (1376). تاريخ ايران باستان. ترجمه يعقوب آژند، تهران: مدرس، چاپ اول.

17. دياكونوف، (1345). تاريخ ماد. ترجمه كريم كشاورز، تهران: بنگاه ترجمه و نشر كتاب، چاپ اول.

18. زرين كوب، عبدالحسين، (1362). كارنامه اسلام. تهران، اميركبير، چاپ دوم.

19. ژان لاكوست، (1375). فلسفه در قرن بيستم. ترجمه رضا داوري اردكاني، تهران: نشرسمت، چاپ اول.

20. سبحاني، جعفر، (1377). فرازهايي از تاريخ اسلام. تهران: نشر مشعر، چاپ دهم.

21. سبحاني، جعفر، (1382). فروغ ابديت. قم: نشر دانش اسلامي، چاپ سوم.

22. ساموئل هانتينگتون، (1374). نظريه برخورد تمدّن ها. ترجمه مجتبي اميري، تهران: دفتر مطالعات سياسي و بين المللي، چاپ اول.

23. سيد رضي، (1369). نهج البلاغه. قم: نشر امام علي (عليه السلام)، چاپ دوم.

24. شهيدي، سيد جعفر، (1369). تاريخ تحليلي. تهران: مركز نشر دانشگاهي، چاپ چهارم.

25. صميمي، مينو، (1382). محمد در اروپا. ترجمه عباس مهرپويا، تهران: اطلاعات، چاپ دوم.

26. طباطبايي، محمد حسين، (1412). تفسير الميزان. قم: نشر موسسه اسماعيليان، دوم.

27. طبري، محمد بن جرير، (1998). تاريخ طبري. بيروت: دارالكتب علميه.

28. طبرسي، (1392). مكارم الاخلاق. تهران: منشورات موسسه الاعلمي للمطبوعات.

29. طبرسي (1380). مجمع البيان. تهران: انتشارات فرهنگ اسلامي، چاپ اول.

30. علامه هندي، (1985). كنزالعمال في سنن الاقوال و الافعال. بيروت: موسسه الرساله.

31. فيض كاشاني، ملامحسن(1412). الوافي. تصحيح ضياءالدين علامه، اصفهان: نشرااميرالمومنين (عليه السلام)، چاپ اول.

32. قرآن، (1338). ترجمه الهي قمشه اي. تهران: محمد علي علمي، چاپ دوم.

33.كشی، محمد بن عمر، (بي تا). اختيار معرفه الرجال. ترجمه مهدی رجايی، قم: مؤسسه آل البيت(عليه السلام).

34. كليني، محمد بن يعقوب (1369). اصول كافي. تهران: نشر دارالكتب اسلاميه، چاپ چهارم.

35. گوستاولوبون، (1354). تمدن اسلام و عرب. ترجمه سيد هاشم حسيني، تهران: كتاب فروشي اسلاميه، چاپ دوم.

36. گيپ، هميلتون، (1376). اسلام بررسي تاريخي. ترجمه منوچهر اميري، تهران: علمي فرهنگي، چاپ

دوم.

37. مجلسي، محمد باقر، (1400). بحارالانوار. بيروت: موسسه الوفا.

38. مصباح يزدي، محمدتقي، (1368) .آموزش عقايد. قم: نشر سازمان تبليغات اسلامي، چاپ چهارم.

39. مطهري، مرتضي، (1358). پيش گفتار. قم: انتشارات صدرا، چاپ اول.

40. معين، محمد، (1386). فرهنگ معين. تهران: نشر اميركبير، چاپ هفتم.

41. مفيد، محمدبن محمد، (1414). التذكره اصول الفقه. بيروت: نشر كنگره هزاره شيخ مفيد.

42. ويل دورانت، (1381). تاريخ تمدّن. ترجمه احمد آرام، تهران: علمي و فرهنگي، چاپ سوم.

43. وافدي، محمدبن عمر، (1409). المغازي. تحقيق مارسدن جونز، بيروت: موسسه الاعلمي للمطبوعات.

44. يعقوبي، احمدبن ابي يعقوب بن جعفر، معروف به يعقوبي، (1379). تاريخ يعقوبي. بيروت: نشردارصادر، چاپ دوم.